روزنامه شرق

یکشنبه ۷ اسفند ۱۳۹۰ • ۴ ربیع‌الثانی ۱۴۳۳ • ۲۶ فوریه ۲۰۱۲ • سال نهم • شماره پیاپی ۱۴۷۴ • شماره ۵۵۰ دوره جدید • ۲۰صفحه

روزنامه شرق

روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران

صاحب امتیاز و مدیر مسوول: مهدی رحمانیان

نشانی: میدان آرژانتین، خیابان زاگرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف

تلفن: ۲-۸۸۶۵۴۳۹۱ نمابر: ۸۸۸۸۰۷۱۹ تلفن آگهی‌ها: ۸۸۶۵۸۵۷۵

امور مشترکین: تلفن: ۳۲-۸۸۸۱۴۲۳۰

توزیع: شرکت پیام‌رسان پیروز تلفن: ۵-۶۶۱۸۲۱۳۰

چاپ: نشر روزتاب تلفن: ۴۴۵۴۵۰۷۶

www.sharghnewspaper.ir

تهران: اذان ظهر ۱۲:۱۷ اذان مغرب ۱۸:۱۴ اذان صبح فردا ۵:۱۵ طلوع آفتاب ۶:۳۸

دومین همایش «فلسفه رسانه» برگزار می‌شود

شرق: دومین همایش فلسفه رسانه از سوی گروه مطالعات رسانه پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی یکشنبه ۱۴ اسفند برگزار می‌شود. در این همایش در نظر است با بحث و بررسی درباره ماهیت و معنای رسانه از منظرهای فلسفی به خصوص وجودشناسی و معرفت‌شناسی به ارایه دیدگاه‌ها و نقطه نظرات جدیدی بتوان دست یافت. در این همایش استادانی چون دکتر حسینی، دکتر فهیمی‌فر، دکتر خجسته، دکتر بشیر، دکتر آذری، دکتر پورحسن دکتراخگری حضور دارند. این همایش از ساعت ۹ صبح در محل پژوهشگاه علوم‌انسانی، واقع در بزرگراه کردستان برگزار می‌شود.

بی‌تعارف

آیا نیازی به تایید اجنبی‌ها داریم

مینو مشیری

■ چندی پیش در همین صفحه خانمی در یادداشتی، دلتنگ از ناشناخته ماندن نام ایران در جغرافیای شعر جهان بودند. نوشتند در اروپا و آمریکا حافظ را شاعری از مشرق‌زمین معرفی می‌کنند و مولانا را رومی می‌نامند. آنگاه ادامه می‌دهند آنها از شعر معاصر ایران هیچ نمی‌دانند و شاملو و سیمین بهبهانی را چون شاعران عرب می‌شناسند.

عرق ملی خانم یادشده را درک می‌کنم و ارج می‌گذارم. اما ادعای ایشان را قبول ندارم. در مجامع و محافل ادب‌دوستان با فرهنگ اروپا و حتی ینگه دنیا که دو سده بیشتر تاریخ ندارد، شاعران ما شناخته شده‌اند. در میان عام، خیر. اصلا چنین قرار و نیازی هم نیست. خودمان را گول نزنیم: مگر در زادبوم خودمان تمام ۷۴میلیون ایرانی حافظ‌شناس و مولوی‌خوان هستیم؟

اشاره به کدام «ترجمه‌های متعدد» از اشعار شعرای کلاسیک ما می‌کنید؟ یا شعرای معاصرمان؟ مگر شعر قابل ترجمه است؟ که این البته مبحثی جداگانه است.

به ترجمه‌های سخیفی که این سال‌ها از مولانا شده و با موسیقی سخیف‌تری و خوانندگی مادونا روی سی‌دی ضبط شده و باب روز است حاضر نیستم اشاره کنم و در باب آنها عرضی ندارم.

شارل هانری دو فوشه کور، استاد ممتاز دانشگاه سوربن [و برنده شانزدهم جایزه ادبی بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار در سال ۱۳۸۶] حافظ را به زبان فرانسوی ترجمه کرده است. حاصل اما دیگر شعر حافظ نیست. در بهترین تفسیر فقط می‌توان گفت حافظ را به زبان فاخر ادبی معنا کرده است. خودش نیز بیش از این ادعایی ندارد. فیتز جرالد خود شاعری توانا بود و خیام را به جهان ادبی غرب معرفی کرد. اما خیامی که ما می‌خوانیم همان خیامی نیست که انگلیسی‌زبانان می‌خوانند و اکنون شما می‌خواهید شاعره‌ای گمنام در آمریکا که زبان فارسی را نه می‌داند و نه می‌شناسد و از شاعران ما همان‌گونه یاد می‌کند – لااقل در یادداشت شما- که از فسنجان و قورمه‌سبزی، نیما را معرف باشد؟

یانکی‌ها به نداشتن معلومات عمومی شهره آفاق‌اند. آنها حتی از ایالت همسایه خود هیچ نمی‌دانند و پس از سه دهه جنگ روانی و کشمکش با ما، «آیران» را از «آیراک» [بخوانید ایران و عراق] تمییز نمی‌دهند و نمی‌دانند کجای جغرافیای جهان واقع شده‌اند، تا چه رسد به شعر کلاسیک یا معاصر ما!

بله، همان‌گونه که آقای مرتضی کاخی می‌گویند، «شعر، هنر شاخص ایرانی در دنیاست» قبول دارم. اما فقط در دنیای فرهیخته، چه در اروپا و چه در آمریکا. آمریکایی‌ها را چه به خواندن مثنوی مولانا! شعر ما را نمی شناسند. خب نشناسند. نیازی به شناخت و تایید آنها داریم؟! همین.

بعدالتحریر: مقاله‌ای بی‌نهایت در خور توجه و روشنگر از دکتر ناصر فکوهی با عنوان «نسبت فرهنگ و خودشیفتگی» در صفحه آخر شرق در تاریخ دوم اسفند ۱۳۹۰ به چاپ رسید. توصیه می‌کنم اگر آن را نخوانده‌اید، برای تعصب‌زدایی حتما مطالعه کنید.

کارتون‌خواب

علی درخشی

aderakhshi@yahoo.com

یک سالگی «کارتون‌خواب»

هادی حیدری

cartoononline.persianblog.ir

امروز، یک‌سالگی ستون «کارتون‌خواب» است. ستونی که در یک سال گذشته، تلاش کرد تا چراغ کارتون مستقل مطبوعاتی را روشن نگه دارد. «کارتون‌خواب»ها در این یک سال صدای بخشی از جامعه بودند.

کارتونیست‌های این ستون، از آن رو نام «کارتون خواب» را بر خود نهادند که خود نیز بی‌خانه و کاشانه‌اند. آنها خانه‌ای به‌نام «خانه کاریکاتور» ندارند. خانه آنها «کارتون»های‌شان است که بازتاب مشکلات جامعه و صدای اکثریت طبقه متوسط ایران است.

یادآوری یک‌سالگی ستون کارتون در یک رسانه اصلاح‌طلب از آن رو اهمیت دارد که کارتونیست‌های مطبوعاتی مستقل، فضای اندکی برای به تصویر کشیدن دیدگاه‌های‌شان دارند. ستون‌های روزانه کاریکاتور به جز یکی، دو روزنامه به چشم نمی‌آید.

کارتون‌خوابی یک مرام است. بزرگ‌ترین سرمایه «کارتون‌خواب»ها آن است که صدای مردم‌اند. وابستگی ندارند و هنر برایشان دکان نیست. چشمان‌شان را به جایزه‌های رنگارنگ جشنواره‌ها ندوخته‌اند. اداره ستون «کارتون‌خواب» جز با همراهی و دلدادگی دوستانم: حسن کریم‌زاده، علی درخشی، جمال رحمتی، کیوان زرگری، سلمان طاهری، فیروزه مظفری، سعید نوروزی، یحیی تدین، آروین و مهدی کریم‌زاده میسر نمی‌شد.

دستان‌شان را به گرمی می‌فشارم که قلم‌های‌شان بر مسیر شرافت می‌چرخد.

زخمه

درباره اجرای استاد جلال ذوالفنون در جشنواره فجر

مگر چند استاد موسیقی ایرانی برایمان باقی مانده

سروش قهرمانلو

■ داشتم دفترچه راهنمای بیست و هفتمین جشنواره بین‌المللی موسیقی فجر را ورق می‌زدم و اسامی گروه‌های شرکت‌کننده را می‌دیدم که در کمال تعجب دیدم گروهی که استاد ذوالفنون با آن در جشنواره شرکت کرده برخلاف ۲۰ سال اخیر نام ایشان را به یدک نمی‌کشد درحالی که ایشان سال‌هاست که درباره مکتب ذوالفنون بسیار گفته‌اند و نوشته‌اند.

افتخار موسیقیدانانی همچون رضا قاسمی، مهرداد ترابی، علی قورچیان، انوش جهانشاهی و همین طور بنده به عنوان کوچک‌ترین‌شان این است که فارغ‌التحصیل مکتب ذوالفنون‌هستیم.

البته می‌دانیم که در طول این سالیان همیشه استاد با حوصله و بزرگواری‌شان سعی در حمایت از جوانان داشتند. باید پذیرفت که ایشان پس از این همه سال فعالیت حرفه‌ای، دارای روحیه حساس‌تری شده باشند و دیگر حوصله سر و کله زدن با عوامل اجرای کنسرت را ندارند، و همین که فرصتی برای اجرا پیدا کنند از آن برای اجرای موسیقی و اشاعه آن استفاده می‌کنند. اینکه ایشان همچنان با انرژی جوانی به روی صحنه می‌روند خود غنیمت است، اما هنرمندان نسل جدید که تازه می‌خواهند پا به عرصه فعالیت حرفه‌ای موسیقی ایرانی بگذارند و از حمایت‌های استادانی همچون استاد ذوالفنون برخوردار شوند باید حواس‌شان جمع باشد تا به قول معروف از هول حلیم در دیگ نیفتند.

اینکه استاد ذوالفنون در گروهی با نام فامیل یکی از اعضای گروه شرکت کنند نه تنها تخریب استاد است که در نتیجه تخریب جامعه هنری نه چندان گسترده موسیقی ایرانی نیز هست. و جالب اینجاست که اصلا نام نیکی هم برای این گروه باقی نخواهد گذاشت.

اگر استاد ذوالفنون به عنوان افتخاری برای گروه در این برنامه شرکت می‌کردند، پدیده‌ای است رایج و پسندیده، در حالی که حتی این دوست نازنین به این کار بسنده نکرده و نام خود را پیش از نام استاد ذوالفنون و در کنار ایشان به عنوان سرپرست گروه قید کرده است.

آیا فکر می‌کنید تخریب نام استادان باعث افتخار است، آیا بار هنری برایمان خواهد آورد؟ در مقالاتی که پیش از این در روزنامه‌های دیگر نوشته بودم گفته بودم مگر چند تا استاد مسلم موسیقی ایرانی برایمان باقی مانده است که این‌گونه دست به تخریب‌شان می‌زنیم. این حرکت‌ها عاقبت خوشی برای موسیقی و موزیسین‌های ما نخواهد داشت.

اینکه این استادان با فروتنی هرچه تمام به جوانان مستعد این امکان را می‌دهند که در کنارشان به کسب تجربه بپردازند و دیده شوند بسیار حرکت زیبا و شایسته‌ای است و اتفاقا همین موضوع مسوولیت هنرمندان نسل نو را افزایش می‌دهد تا همیشه سعی در بزرگ نگه داشتن ایشان داشته باشند.

کافه پیشنهاد

چشم به راه «جدایی...»

عسل عباسیان

اینجا تهران است، دوازدهمین کافه پیشنهاد را در حالی می‌خوانید که همگی منتظریم تا «جدایی نادر از سیمین» بعد از گلدن‌گلوب و سزار، اسکار را هم از آن خود کند و اما پذیرایی امروز کافه ما.

کاوه میرعباسی مترجمی است که آثار ماندگاری چون «زنده‌ام که روایت کنم» گابریل گارسیا مارکز و «نادیا»ی آندره برتون را ترجمه کرده و برای روزهای آخر سال شما کتاب «خاطرات پس از مرگ باراس کوباس» به قلم ماشادو دآسیس –نویسنده آمریکای لاتین- و با ترجمه ارزنده عبدالله کوثری را پیشنهاد می‌کند. کتابی که در عین کلاسیک بودن از جهات بسیاری مدرن است و بسیار شبیه کتاب دیگری با عنوان «زندگی و عقاید آقای تریسترام شندی» با ترجمه مرحوم ابراهیم یونسی است. تریسترام شندی که لارنس استرن آن را نوشته از برترین‌های ادبیات کلاسیک انگلستان است. کاوه میرعباسی می‌گوید حتی بد نیست همین «تریسترام شندی» را در تعطیلات نوروز بخوانید چون با اینکه در قرن هجدهم نوشته شده اما بسیار جذاب و به روز است. بد نیست بدانید که «خاطرات پس از مرگ...» روایت یک فرد مرده از زندگی‌اش است و «تریسترام شندی» درست بر عکس آن، خاطرات فردی است که می‌خواهد جریان متولدشدن و زندگی‌اش را روایت کند اما ده‌ها صفحه می‌گذرد و هنوز این فرد به زمان تولدش هم نمی‌رسد. شباهت این دو کتاب، این است که هر دویشان طنزی ظریف و هوشمندانه دارند و البته هریک در زمان انتشارشان کتاب‌هایی راهگشا و پیشرو در ادبیات جهان بوده‌اند.

همایون اسعدیان، کارگردانی است که دو، سه سال پیش با فیلم به یاد ماندنی «طلا و مس» میهمان پرده‌های سینما بود و البته در جشنواره فجر امسال هم با «بوسیدن روی ماه» روایتی تازه از خاطرات به جا مانده از جنگ هشت ساله ایران و عراق را در خاطر ما ثبت کرد. همایون اسعدیان این هفته برای ما، هم از «شرق» گفته و هم ما را به حوالی «آلمان» کشانده. آقای کارگردان ابتدا تئاتر «شرق، شرق است» را از بین تئاترهای روی صحنه، به کارگردانی مسعود رایگان و با بازی رویا تیموریان، پگاه آهنگرانی، امید روحانی و... پیشنهاد می‌کند. البته او این نکته را هم یادآور می‌شود که بقیه نمایش‌های جدید روی صحنه را ندیده و بی‌صبرانه منتظر است تا به‌زودی تئاتر «آمدیم، نبودید، رفتیم» را به کارگردانی رضا حداد در تالار سمندریان تماشاخانه ایرانشهر تماشا کند. همایون اسعدیان «شرق، شرق است» را بسیار پسندیده چراکه از نظر او این نمایش به خوبی به معضلات نسل تازه مهاجرین ایرانی و شرقی در اروپا می‌پردازد و حسابی می‌توان با کاراکترهای درمانده‌اش همذات‌پنداری کرد. اگر می‌خواهید «شرق، شرق است» را تماشا کنید تا پایان اسفند ماه بیشتر فرصت ندارید. تا یادم نرفته، بگویم که این نمایش در مجموعه ایرانشهر هر شب ساعت هشت روی صحنه می‌رود.

اما همایون اسعدیان از پرده نقره‌ای هم غافل نمی‌ماند و برای علاقه‌مندان به هنر هفتم، فیلم «حرفه‌ای» را که در ایران به «لئون» مشهور است، پیشنهاد می‌کند. فیلمی آلمانی به کارگردانی لوچ بسون که محصول ۱۹۹۴ است که در دل تباهی روایتش در نهایت عشق و انسانیت پدیدار می‌شود. در این فیلم «ژان رنو»، «ناتالی پورتمن» کودک و «گری اولدمن» در کنار یکدیگر داستان آدمکشی حرفه‌ای را بازگو می‌کنند که از کودکی برای قتل تربیت شده اما با قرار گرفتن در کنار یک دختربچه که همان کودکی‌های ناتالی پورتمن است، تمام زندگی حرفه‌ای‌اش در هم می‌پاشد و اقتضائات زندگی‌اش زیرورو می‌شود.

همان‌طور که قبلا هم قول داده بودیم استثنائا این هفته هم میهمان ضیافت صدای «کارن همایونفر» هستیم و این موزیسین برای گذران لحظاتی بهتر، موسیقی فیلم تازه پدرو آلمادوار یعنی «پوستی که در آن زندگی می‌کنیم» را پیشنهاد می‌دهد. البته او موسیقی فیلم‌های این کارگردان را همیشه درخشان می‌داند و طبعا فیلم آخرش را هم از این قاعده مستثنا نمی‌داند. اما در بین موسیقی‌های وطنی پیشنهاد آقای موزیسین آلبومی است با عنوان «وُکاپلّا» که کاری است از گروه آوازی تهران به سرپرستی میلاد عمران‌لو.

«کارن همایونفر» که این روزها بیشتر از هرچیز دیگری موسیقی کلاسیک گوش می‌دهد در آخر سمفونی شماره سه «وکهان ویلیامز» که موزیسین محبوبش هم هست، را با اجرای «سر ادریان بولت» در بین همین کارهای کلاسیک پیشنهاد می‌دهد.

و اینک بعد از این کافه‌نشینی چشم به راهیم تا «جدایی» ویترین افتخاراتش را با کسب اسکار تکمیل‌تر کند و آخر سالی خوش را برای همه‌مان رقم بزند.

برش از اخبار

تغییر محل و زمان برگزاری همایش «زندگی پیاده در شهر»

■ به دنبال استقبال بی‌سابقه دانشگاهیان و صاحب‌نظران داخلی و خارجی، ضرورت افزایش ظرفیت پذیرش و ارایه تسهیلات مناسب‌تر به شرکت‌کنندگان، محل برگزاری همایش بین‌المللی «زندگی پیاده در شهر» از دانشگاه شهید بهشتی به برج میلاد تغییر یافت. به گزارش ستاد خبری همایش بین‌المللی «زندگی پیاده در شهر»، «یاسر جعفری» دبیر کمیته اجرایی این همایش گفت: با توجه به ظرفیت مناسب سالن‌های اصلی و فرعی برج میلاد، امکان برگزاری بهتر همایش و ارایه تسهیلات شایسته‌تر به شرکت‌کنندگان داخلی و خارجی این همایش فراهم است. وی تعداد ثبت‌نام‌کنندگان قطعی علاقه‌مند به حضور در این همایش را ۶۰۰ نفر از چهره‌ها و صاحب‌نظران دانشگاهی داخل و خارج از کشور و متخصصان اعلام کرد و گفت: استادان دانشگاه‌ها و مدیران ارشد، مدیران و کارشناسان میانی و دانشجویان تحصیلات تکمیلی رشته‌های مرتبط با معماری و شهرسازی، مخاطبان این همایش هستند. همچنین زمان برگزاری همایش بین‌المللی «زندگی پیاده در شهر» که پیش از این روزهای ۱۴، ۱۵ و ۱۶ اسفندماه جاری، تعیین و اعلام شده بود، تغییر کرد. تاریخ قطعی برگزاری این همایش روزهای ۱۵ و ۱۶ اسفند در برج میلاد خواهد بود.

رویداد

عناوین مقالات برگزیده همایش «زندگی پیاده در شهر» اعلام شد

■ فهرست نهایی عناوین ۳۰ مقاله برگزیده کمیته علمی همایش بین‌المللی «زندگی پیاده در شهر» عصر دیروز (شنبه ۶ اسفند جاری) اعلام شد. در نوبت نخست اعلام فراخوان ۶۷۰ مقاله به دبیرخانه این همایش ارسال شد که توسط داوران کمیته‌های مختلف بررسی و مقالات واجد معیارهای علمی، به بخش‌های دیگر داوری راه یافتند که پس از سه نوبت بررسی براساس معیارهای کمیته علمی، ۱۳۰ اثر به بخش نهایی راه یافتند. آثار راه یافته به بخش نهایی داوری، به تفکیک در موضوع «معماری فضاهای پیاده» ۲۹ اثر، «هنر شهری در فضاهای پیاده» ۹ اثر، «زندگی پیاده و حیات اجتماعی شهر» ۶۷ اثر و «زندگی پیاده و مساله آمد و رفت» ۲۵ اثر است.

نگاه

تا اینجا نوشتم، دیگران ادامه بدهند

مهران بهروز فغانی

روزنامه‌نگار و پژوهشگر علوم ارتباطات

بالابلند خاکستری روشن، چشم‌های درشت گیرا، که گاه ریزش می‌کند برای رد شدن ابرهای سیگار. خاکستری‌پوش صورت صاف با کیف هارولد و دندان‌های صدفی که رژه می‌روند بعد از شکستن خنده‌ای که هنوز بر لب دارد یا که داشت. راستی شما در روزنامه‌تان برای فعل‌های این نوشته، چه زمان «گذشته» بگذارید و چه «حال»، نه برای من تفاوت دارد نه برای او. او که من می‌شناسمش، در قید و بند این فعل‌ها و زمان‌ها نبوده و نیست. تا بیشتر ننوشتم، همین اول بسم‌الله هم بگویم که من با استاد حسین قندی زندگی کردم. بسیار؛ اول، دوره‌ای چهارساله در کلاس و دانشکده و روزنامه‌ها که همراه با محسن امیرسلیمانی، شاگرد مستقیمش بودیم از بین ۲۵ نفر و دوم، هزاران روز و ساعت بیرون از این چارچوب‌ها با سفری دل‌انگیز، که آرزوی هر شاگردی است با استادش یک هفته تنها باشد چه‌ها که نگفت و چه‌ها که نشنیدم، لذتش نصیب من شد. تجربه‌های بسیارش را به رایگان به من داد؛ اما بعد از دو شرط که او هرگز به زبان نیاورد، ولی من باید انجامش می‌دادم: یکم اینکه مطمئن باشد کنجکاو دانستن هستم و مطمئن شد. دوم اینکه، حریم و خلوت او، حریم و خلوت من هم هست. بالابلند خاکستری روشن، او که بارانی بلند را فقط برای داشتن حس خوب یک روزنامه‌نگار بر تن می‌کرد، هزارها گفتنی دارد. کنجکاوی‌اش را بیهوده صرف چیزی نمی‌کرد. بیشتر از آنچه که باید برای هیچ و پوچ وقت نمی‌گذاشت، حالا نمی‌دانم با این تن افتاده چطور لحظه‌هایش را می‌کشد. ذهنش محل جوشش بود، قوه خلاقه‌اش را برای نوشتن تیتر و سرمقاله و یادداشت‌های ناب به کار می‌گرفت. ستون‌نویس مبتکر و خلاقی بود؛ آرشیو روزنامه اخبار را که ورق بزنید «محض خاطر شما»، هنوز هم خواندنی است. در نوشتن گزارش‌های توصیفی از شخص و موضوع، قلمش جادوگر است. هر روز از دانشکده به خانه می‌رفت و ناهاری و چرتی کوتاه و بعد در راه روزنامه بود. لقمه خانگی را به هر غذایی، ترجیح می‌داد و این رژیم را هم بعد از خونریزی معده‌اش، جدی‌تر گرفت. سیگار اما هیچ وقت رهایش نکرد. صدای پایش را می‌شناختم. محکم بود. زودتر از خودش، شامه‌ها تیز می‌شد از عطری که فقط او داشت. وقتی می‌رسید یک تحریریه بلند می‌شد، به احترام. با لبخندش که می‌نشست، یک تحریریه می‌نشست. وقتی می‌رسید، بعضی روزنامه‌ها را ورق می‌زد و خوراک ستون محض خاطرش را پیدا می‌کرد.

نوشته‌هایش را از سر علم و تجربه که بخوانید، کتاب‌ها می‌توان نوشت. او کم نوشت و دیر نوشت ولی از سر پختگی نوشت. همیشه هم برای این انتقاد من یک جواب داشت: «من تا اینجا نوشتم، بقیه بیایند و ادامه بدهند.»

سازمان آگهی‌های روزنامه شرق تلفنی آگهی می‌پذیرد.

۸۸۶۵۸۵۷۵
۸۸۵۲۴۹۷۴
۸۸۵۲۴۹۷۳
۸۸۷۵۲۱۵۹